بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلى‏ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرینَ

مرحوم محقق سبزواری در مکاسب مهذب الاحکام پس از استدلال به ادلۀ فراوان عقلی و نقلی بیانی دارند، می‌فرماید: «إلى غير ذلك مما ورد عنهم، فأن المنساق من إطلاق الخلفاء و الامناء و الحجة و الرجوع في الحوادث الواقعة إنما هو التنزيل منزلة النفس من كل جهة إلا ما خرج بالدليل.» ایشان می‌فرمایند از این ادله برای اثبات ولایت مطلقۀ فقیه استفاده می‌کنیم؛ یعنی همان ولایتی که برای معصومین ثابت است برای فقیه هم ثابت است. تعبیر ایشان این است که تنزیل منزلت نفس است؛ از این ادله و روایات استفاده می‌شود که ائمه اطهار سلام الله علیهم فقیه جامع الشرایط را تنزیل منزلت خود می‌دانند. لذا اطلاق بر این دارد که همۀ اختیارات ائمه معصومین به فقیه هم تفیض شده است.

بعد می‌فرمایند: «و احتمال ان المراد خصوص بيان الأحكام و فصل الخصومة. مخالف لهذا الاهتمام البليغ الذي اهتم به الأئمة عليهم السّلام، و بالجملة الفطرة تحكم بأنه إذا انقطع يد الرئيس عن رعيته ظاهرا و جعل شخصا نائبا منابه تعم النيابة جميع ما للرئيس من الجهات و المناصب إلا ما دل الدليل على التخصيص و الخروج.» ایشان می‌فرماید برای این مطلب قرینۀ فطری هم داریم که مراد از این ادله همان تنزیل منزلت نفس است؛ اگر یک رئیسی می‌خواهد سفری کند و می‌خواهد غیبتی داشته باشد، می‌گوید فلان شخص نائب و امین من است. پس این معنا را دارد که در همۀ آن چیزی که به من نیاز است، وقتی که من نیستم، این شخص به جای من است. به عبارتی همۀ اختیاراتی را که من دارم این شخص هم دارد. «ان قيل: ان الدليل على التخصيص أصالة عدم الولاية و الحجية إلا في المتيقن و هو الإفتاء و الحكومة. يقال: لا وجه للأخذ بالمتيقن مع ظهور الإطلاق و ما تقدم من الأدلة.» اگر بیان شود که این به معنای اختیارات عام یعنی افتا و قضا است، درست نیست زیرا دلایل زیادی وجود دارد از جمله این همه اطلاقات دیگر که با وجود آنها دیگر جای این نیست که بگویید قدر متیقن فقط قضا و افتا است.

«نعم، لو بني على التشكيك، لنا ان نشكك حتى في الضروريات، و لم أر تشكيك في الإطلاقات في كلمات القدماء فيما تفحصت عاجلا و إنما حدث ذلك عن بعض متأخر المتأخرين.» البته اگر بنا باشد در این اطلاقات تشکیک کنیم و دنبال بهانه بگردیم، درست است و می‌توان این کار را کارد همان‌طور که در همۀ ضروریات هم می‌توان تشکیک کرد. در اطلاقات ادله دال بر ولایت فقیه در بین قدما بحث و تشکیکی نبوده است و تشکیکات از بعضی از متأخر المتأخرین پیش آمده است والا در قدما این معنا مسلم بوده است که وقتی امام معصوم غائب می‌شود فقیه همۀ امور بر عهدۀ فقیه است؛ هر کاری که امام باید آن کار را انجام می‌داد حال فقیه باید آن را انجام دهد.

کلمات مرحوم سبزواری را در سه بند خلاصه کرده‌ایم؛

مطلب اول اینکه در میان فقها اختلافی در کبری مسئلۀ ولایت مطلقه فقیه نیست و اگر اختلافی باشد در صغری است؛ یعنی آیا فقیه جامع الشرایطی که شرایط چنین ولایتی را دارا باشد پیدا می‌شود و او چه کسی است؟

به نظر بنده هم وقتی به برخی از کسانی که در ولایت فقیه تشکیک کرده‌اند توجه می‌شود، انگار که آنها به خود نگاه کرده‌اند که اگر فقیه من هستم، واقعاً من چنین ولایتی را ندارد که در این صورت حق با آنها بوده است. این فرمایش آقای سزواری هم ظاهراً اشاره به همین است، اگر تشکیکی باشد شکیک در این است که آیا فلان فقیه توان این کار را دارد یا خیر. پس اگر تشکیکی باشد در این موضوع است.

مطلب دوم این است که ادلۀ دال بر ولایت فقیه، ولایت مطلقه را برای فقیه اثبات می‌کند و در کلمات قدما هم تشکیکی در این اطلاق نیست؛ بلکه تشکیک در این اطلاق از برخی از متأخر المتأخرین پیدا شده است.

مطلب سوم هم اینکه نصوص وارده درباره ولایت فقیه مانند: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ‏ خُلَفَائِي‏ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ- قِيلَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ- قَالَ ص الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي- وَ يَرْوُونَ أَحَادِيثِي وَ سُنَّتِي- وَ يُعَلِّمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي» یا روایت «الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ اتِّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ» و یا «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» و امثال اطلاقات وارده در روایات، کافی است برای اثبات ولایت فقیه به همان اندازه که برای معصومین سلام الله علیهم ثابت است. مطلبی که از ایشان اشاره شد در مهذب الاحکام ایشان در جلد 16 صحفه 368 آمده است.

تا کنون به کلام 28 فقیه در این باب اشاره شد، فقیه 29 فقیه اهل بیت علیهم السلام، محقق گرانقدر حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رضوان الله تعالی علیه است.

مرحوم آقای گلپایگانی قدس الله روحه در دو سطح به مسئلۀ ولایت فقیه می‌پردازد. در سطح و درجه اول می‌فرمایند که ادله ظهور دارند بر اثبات ولایت مطلقه بر فقیه و اینکه همان اختیاراتی را که معصومین دارند به فقها هم منتقل شده است. این مرحلۀ اول است.

مرحلۀ دوم حال اگر کسی در این مسئلۀ تشکیک کند آنچه مسلم بوده این است که لااقل همۀ اختیارات حکومتی ائمه اطهار علیهم السلام به فقیه منتقل شده است. در این موضوع دیگر جای شک و تردید نیست. لذا ایشان دو بحث را مطرح می‌کند؛ یک بحث اینکه آیا همان ولایت ائمه اطهار علیهم السلام به فقها منتقل شده است؟ که ایشان می‌فرماید ظاهر ادله این موضوع را بیان می‌کند. بعد می‌فرماید که اگر کسی به هر دلیل در این اطلاق تشکیکی کند آن چه جای بحث ندارد این است که اختیارات حکومتی و اختیارات مربوط به امور عامه و سیاست جامعه و برقراری نظم در جامعه و در کل اختیارات حکومتی، کلاً در عصر غیبت به فقیه منتقل شده است. این خلاصه فرمایش ایشان است.

معظم له رضوان الله تعالی علیه بعد از اینکه به روایت «إِنَّ الْعُلَمَاءَ لَوَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهَماً إِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ.» استدلال می‌کنند، می‌فرمایند: دلیل اینکه انبیا ولی امر بوده و باید ولایت داشته باشند این است که آنها عالم به همۀ آن چیزی هستند که بشر باید به آن عمل کند، از طرفی هم عادل بوده و مورد اعتماد هستند. پس به دلیل اینکه این دو خصوصیت را دارند لذا خداوند ولایت را به آنها سپرده است. حال به دلیل اینکه همین دو نکته هم در فقها وجود دارد، لذا از روایت استفاده می‌شود که آنها هم ولایت دارند. عبارت این است: «فهل المراد انهم ورثة الانبياء في جميع مناصبهم، المجعولة لهم من الله تعالى التى منها السلطنة المطلقة على التصرف في اموال الناس ونفوسهم، أو المراد انهم ورثتهم فيما هو من اظهر خواص النبوة والرسالة وهو امر التبليغ والارشاد، والافتاء، وهداية الانام إلى صراط العزيز الحميد، وتعليم الناس وتزكية نفوسهم، وتهذيب اخلاقهم الظاهر المتيقن منها هو الثاني، كما يشهد عليه بعض عليه بعض الكلمات المذكورة في الرواية، وتمامها على ما في الكافي، عن ابي البخترى، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: ان العلماء ورثة الانبياء وذاك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا وانما اورثوا احاديث من احاديثهم فمن اخذ بشئ منها فقد اخذ حظا وافرا فانظر واعلمكم هذا عمن تأخذونهفان فينا اهل البيت في كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين إذا الظاهر المتبادر، ان العلماء اورثوا احاديث الانبياء، وعلمهم فكما ان عليهم نشر الاحكام، ومنهم يؤخذ العلم، فكذلك العلماء عليهم نشرها، وعلى الناس ان يأخذوا منهم لان علمهم من علوم السفراء.» پس به همان دلیلی که انبیا دارای ولایت هستند علما هم دارای ولایت هستند.

بنده هم این موضوع را در مباحث قبل بیان کرده‌ام که آیات سورۀ شعرا که می‌فرماید: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمين‏\* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُون‏» همین مطلب را می‌رساند. چرا «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُون‏»؟ به دلیل اینکه این اطیعنونی مهم است؛ نفرموده است فاطیعوه تا گفته شود که کار انبیا تنها پیامرسانی است و آنها فقط مبلغ هستند، خیر، کار انبیا تنها تبلیغ نیست؛ در مسئلۀ اطاعت و فرمانروایی خود آنها فرمانروا هستند. می‌فرماید که از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید؛ یعنی پروای از خدا اقتضای اطاعت از من را به عنوان حاکم دارد. به دلیل دو خصلت؛ اولاً رسول هستم و به دلیل اینکه رسول هستم پیام خدا هم در دست من است -همۀ امر و نهی خدا پیش من است و من عالم به امر و نهی الهی هستم- ثانیاً امانت‌دار هستم؛ هم امین در قول و هم امین در عمل هستم. به دلیل اینکه این دو سبب یا خاصیت در من وجود دارد لذا «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُون‏» تقوای خدا را به آورید و از من اطاعت کنید.

مرحوم گلپایگانی هم می‌فرماید که این «ان العلماء ورثة الانبياء» اشاره به این دارد که این دو نکته‌ای که در النبیا است در العلما هم است –منظور از عالم هم فقیه جامع الشرایط است- لذا به همان دلیلی که انبیا ولایت دارند این ولایت به فقیه هم منتقل می‌شود. ایشان می‌فرمایند: «و يدل ذيل الرواية، على انهم لما كانوا عالمين بالاحكام والاوضاع، اورثوا مناصبهم وبتعبير اوفى انه في مقام بيان المنزلة التى اوجبت للانبياء بين الناس العظمة، ولاجلها جعلت لهم الولاية» این فضیلت یا آن نکته‌ای که به وسیلۀ آن برای انبیا ولایت ثابت شده است، چیست؟ «ويدل ذيل الرواية، على انهم لما كانوا عالمين بالاحكام والاوضاع، اورثوا مناصبهم وبتعبير اوفى انه في مقام بيان المنزلة التى اوجبت للانبياء بين الناس العظمة، ولاجلها جعلت لهم الولاية، وهى الفضيلة العلمية وكونهم واقفين على احوال الامة، وبصيرين بالمصالح العالية، و ان تلك الجهة موجودة اجمالا في العلماء الراشدين، الذى وقفوا على اسرار احاديث سيد المرسلين وآثار المعصومين، صلوات الله عليهم اجمعين، فهم الاتقون بالوارثة، والنيابة عنهم، فيما يتعلق بهم، من الزعامة والسياسة، والولاية والرياسة» این بحث در تقریر ایشان که توسط مرحوم آقای صابری همدانی رضوان الله تعالی علیه در کتاب الهدایة الی من له الولایة صفحه 32 و 33 تدوین شده آمده است.

ایشان در این متن صراحتاً همان مقامی را که برای امیرالمؤمنین و انبیا علیهم السلام از ناحیه ولایت ثابت است را برای علما هم ثابت دانسته است.

همین مطلب را در استدلال به روایات دیگر هم بیان می‌کنند؛ ایشان وقتی به روایت «الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ‏» هم استدلال می‌کنند، می‌فرمایند: «لكن لا يبعد دعوى ان الظاهر منهاارجاع الغير إليهم فيما كان يرجع فيه إلى الامام» از این روایت استفاده می‌کنیم که در هرچه امام مرجعیت داشته است برای فقیه هم همان ثابت است. «و انهم يتصدون ما كان يتصديه عليه السلام وهم المنصوبون لذلك من قبله» فقها هستند که از قِبَل معصوم برای تصدی همه آن چیزی که ائمه اطهار علیهم السلام متصدی آن هستند نصب شده‌اند. «**كما لو قال سلطان ان زيدا امينى أو اخبر ملك رعاياه بان فلانا امين** يفهم العرف من كلامه ان الامور التى كانت بيده و يرجع فيها إليه، مفوضة إلى امين فهو المرجع فيها **والمتصدي لها**» اگر یک مَلَکی اعلام کرد که فلان کس امین من است، در بحث ولایت هم مانند آن است که فقیه امین امام است. این بحث هم در همان کتاب صفحه 34 آمده است.

همچنین ایشان در استدلال به روایت «اللَّهُمَ‏ ارْحَمْ‏ خُلَفَائِي‏» که در تحف العقول از سیدالشهدا و امیرالمؤمنین سلام الله علیهما نقل شده است، می‌فرمایند: «مجارى الامور والاحكام على ايدى العلماء بالله الامناء على حلاله وحرامه، فانتم المسلوبون تلك المنزلة وما سلبتم ذلك الا بتفرقكم عن الحق، واختلافكم في السنة بعد البينة الواضحة ولو صبرتم على الذى، وتحملتم المؤنة في ذات الله كانت امور الله عليكم ترد وعنكم تصدر، واليكم ترجع، و لكنكم كنتم الظلمة من منزلتكم واستسلمتم امور الله في ايديهم يعملون بالشبهات و يسيرون في الشهوات سلطهم على ذلك فراركم من الموت واعجابكم بالحيوة الخطبة وهى كما ترى ظاهرة في ان للعلماء منزلة ودرجة، يقتضى ان يكون مجارىالامور بيدهم، كما تصدر الاحكام والفتاوى منهم». از این روایت استفاده می‌شود که همۀ مجاری امور باید در دست علما باشد؛ همان‌طوری که آنها باید فتوا صادر کنند، در قضاوت هم مرجع آنها هستند در همه چیز که مورد نیاز مردم است هم آنها مرجع هستند. «لكن الظالمين المعاندين، غصبوا حقهم، وتقدموا عليهم» اینکه مشاهده می‌شود که حکومت‌هایی برپاست که در اختیار فقها نیست، به دلیل این است که آنها حق فقها را غصب کرده‌اند. «وان كان ذلك بتفرقهم، وسوء تدبيرهم ومداهنتهم» گرچه این امر گاهی نشأت گرفته از سستی خود فقها بوده است و گاهی هم سازش‌کاری کرده‌اند و اگر سازش نکرده و ایستادگی می‌کردند حق آنها را نمی‌خوردند. «وهذه الدرجة ولاستقر الحق في مقره، ولا يدور الا في مداره، وما تمكن الظالم من اعناقهم، واضاعة حقوقهم وصاروا هم المرجع، في جميع شئون المسلمين والمصدر لامر الدنيا والدين، وجلسوا في سرير القضاوة والولاية، ونظروا في امور الرعية وتصدوا نظام الامة، وتكون مجارى الامور بيدهم وتكامل الاجتماع منهم، كما ان الافتاء مخصوص بهم ولا مطمع فيه لغيرهم، ومن الاسف ان الاعداء اخذوا فتاويهم، واجروا الامور باهوائهم وبالجملة ما روى من الامام عليه السلام، من الكلمات الوزينة، والدر الثمينة، له ظهور تام في المقام من اثبات الولاية للفقهاء الكرام» این مطلب را هم در همان کتاب در صفحه 38 و 39 بیان می‌کنند.

ایشان سرانجام در جمع‌بندی مطالب چنین می‌فرمایند: «وبالجملة لا يبعد استفادة الولاية للفقيه الجامع للشرائط فيما يرتبط بالامور العامة». حتی در مسئلۀ خمس هم مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی این نظر را داشتند که این کار فقیهِ مبسوط الیدِ ولی است و کار فقیهی که تنها مرجع تقلید باشد، نیست. لذا در گذشته حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه به مرحوم آیت الله گلپایگانی در اخذ اخماس اجازه دادند والا اخذ اخماس کار هر فقیه مرجع تقلیدی نیست؛ و اخذ اخماس به مسئلۀ فتوا دادن ربطی ندارد. مثلاً اگر به کسی در مسئلۀ فتوا رجوع می‌شود اما خود آن فقیهی که در فتوا به او رجوع می‌شود قائل به ولایت نباشد پس حقی نخواهد داشت که در اخماس تصرف کند؛ زیرا تصرف در خمس بدون قائل بودن به ولایت فقیه و آن ولایتی که برای امام است درست نیست. خمس حق امام است و مربوط به اوست و تصرف در آن تصرف در مال امام است پس به چه عنوانی در حق امام تصرف می‌کند بدون اینکه به ولایت قائل باشد! مگر اینکه از فقیه ولی امر مجاز باشد؛ «وبالجملة لا يبعد استفادة الولاية للفقيه الجامع للشرائط فيما يرتبط بالامور العامة، وحفظ المجتمع والامة، وسياسة الرعية والملة، لوضوح ان الاجتماع ونظمه لا ينتظم الا بسلسلة من القوانين المجعولة لهم، والجارية فيهم، والحاكمة عليهم حتى اوقف كل من الناس على حد محدود وحق مربوط ولا يتعدى بعض على بعض ولا يأكل القوى الضعيف ويقام الاعوجاج ويرتفع اللجاج كما في المروى عن العلل عن الرضا عليه السلام قال: كيف يمكن احالة الجهال والفاسق وتخلية سبيلهم إلى ما هو المقرر لهم في الشرع من حرمة ووجوب ولا يكون فيهم امر آخر مربوط بالرياسة والسياسة، فعلى هذا تارة يقال يؤخذ بالطلاق الادلة العامة مثل (العلماء ورثة الانبياء أو امناء الله وخلفاء الرسول) ويحكم بان كل ما كان للنبي والائمة عليهم السلام من المناصب، فهو ثابت للفقهاء الا ما اخرجه الدليل» این مطلب اول فرمایش ایشان است که در این مطلب در اثبات ولایت فقیه به اطلاقات کفایت می‌کند.

اما اگر کسی بخواهد در این اطلاقات تشکیک کند، نوبت به این مطلب دوم می‌رسد؛ «لهمواخرى يقال: ان استفادة الولاية المطلقة للفقهاء وان لهم ما كانت للائمة الا ما اخرجه الدليل وان كان لا يصح من الادلة العامة، الا انه يصح التمسك بها والاستدلال عليها لاثبات الولاية لهم، في الامور العامة المتعلقة لحفظ الرعية، ونظم امرهم، وصونهم عن التجاوز، وايقافهم على حد محدود، ومنعهم على طلب ما لا يستحقون، وعونهم على اخذ ما يستحقون كما نفينا البعد عنه فيما تقدم، فعليه يحكم بثبوت الولاية للفقيه فيما يرتبط بسياسة الاجتماع، وادارة المجتمع، الا ما اخرجه الدليل مثل الجهاد للدعوة إلى الاسلام، لاختصاصه بالنبي والامام أو المأذون الخاص منه عليه السلام» پس اگر بیان شود که اطلاقات وارده همان ولایتی را که ائمه دارند و برای فقیه هم ثابت است را اثبات نکند لااقل اثبات می‌کند که همۀ اختیارات حکومتی که برای ائمه ثابت است به فقها منتقل شده است. البته ایشان هم معتقد است که جهاد ابتدایی مخصوص امام معصوم است. این مطلب هم از همان کتاب صفحه 46 و 47 بود.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.